

سید محمد علی جمال زاده

«عقاید مزدک»

بقلم دکتر سیدعلی مهدی نتوی خیال امروہوی (پاکستانی) طهران، ۱۳۵۲، موسسه مطبوعاتی عطائی درطهران

در کتاب «عقاید مزدک» دربارهٔ اوضاع و احوال روستائیان و کشاورزان که یلاتریدید چه در زمان ساسانیان و چه در هر دورهٔ دیگری (بلکه باستانی اولین دورهٔ ورود ایرانیان سرزمینی که هنوز امروز هم بنام آنها «ایران» خوانده میشود و پیش از آن گویا اسم مخصوصی که شامل تمام نواحی آن باشد نداشت) عنصر اساسی و اکثریت افراد جامعه را تشکیل میدادند و طبقات دیگر نان میدادند بدون آنکه شکم خودشان همیشه سیر باشد اطلاعاتی که بطور متفرق بدست نیاید از این قرار است:

در ضمن فصل مخصوص به «اوضاع اجتماعی در زمان ساسانیان» (صفحات ۲۶ تا ۳۴) میخوانیم که «در ایران از عهد باستان بموازات بقایای سازمان عشیرتی و جماعتی روستائیان بردگی نیز وجود داشت و چند جور بنده («بندک») بودند که [از آن جمله] «آن شهرک» یعنی بندگی اسیر و اخلاف ایشان را که اصلاً ایرانی نبودند باید ذکر کرد.» (صفحه ۲۷)

«اتباع ایران» در آن شهرکان «تابع صاحب زمین [مالک و ارباب] «شهرک» بودند و وی آمر و اختیاردار ایشان بود... بعقیدهٔ برخی از محققان وضع گروه اخیرالذکر نزدیک به «کلن»های روم شرقی بوده است.» (ص ۲۷)

«بزرگترین مالکان آن دوره معادن و تعداد کثیری برده را صاحب بودند.» (ص ۲۸)

«بردها نیز دو قسم بودند: یکی «آن شهرک» (۳) که ایرانی بودند و صاحبان آنها میتوانستند [آنها را] بدیگران بقرض بدهند... اصطلاح دیگری که برای برده بکار میبردند «بنده» (۴) بوده است اما فرق این اصطلاحات بر ما زیاد روشن نشده است.» (ص ۲۸)

«پادشاهان ساسانی هرگز امور اداری کشور را بدست روستازادگان نمی سپردند.» (ص ۳۰)

«اشراف مالک زمینها و گلهها و دنیهای (۵) بسیار بودند. دهقانان وضعی نیمه برده داشتند و در قطعه زمینهایی که (۶) از املاک مالکین آنها تقسیم شده بود (۷) کار میکردند و مالیات «خراجک» میپرداختند و خراجهای سنگین بمالکین زمین میدادند.» (ص ۳۲)

«جمعیت دهقانان از رژیم (۸) موحش و ظلمانی ده میگریختند و به شهرها پناه میآوردند و بحساب بندگان شهرها محسوب میشدند.» (ص ۳۲)

اکنون بد نیست برای توضیح بیشتری ببینیم ایرانیان دانمارکی کریستنسن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» (۹) (که مؤلف کتاب «عقاید مزدک» هرچند در ضمن «توضیحات و تعلیقات خود» اسم او را و کتاب او را آورده است ولسی سخت بساختار کوشیده و چنان مینماید که کمتر از مندرجات آن کتاب استفاده نموده باشد) در خصوص همین موضوع یعنی اوضاع و احوال دهقانان و روستائیان در زمان ساسانیان چه آورده است.

«احوال رعایا بمراتب از احوال مردمان شهری بدتر بود. مادامالعمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیانوس مارسیوس (۱۰) گروه گروه از این روستائیان پیاده از پی سپاه میرفتند چنانکه گوئی ابدالدره محکوم به عبودیت هستند و بهیچوجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند. بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستائیان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیتنواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را از اذیت رساندن

(در ۱۴۱ صفحه متن و ۲۳ صفحه توضیحات و تعلیقات بقطع ربعی) این کتاب در «بررسی تاریخی و مادی در عقاید مزدک» پایان نامه دکترای ادبیات مولف است در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. در مقدمه ناشر میخوانیم که این کتاب «آنچه مسلم است دقیقترین تحقیقی است که تاکنون درباره مزدک و آئین او چاپ و منتشر شده است.» داوری این نظر را باید بکسانی محول داشت که اهل تاریخ و مخصوصاً تاریخ ادیان هستند و از عهده نگارنده بیرون است، چیزی که هست تاکنون کتابی باین تفصیل و با آن همه تحقیقات تاریخی و حتی گاهی اجتماعی بزبان فارسی دیده نشده بود که مولف هم خودمانی باشد و از این لحاظ شاید بتوان به ناشر حق داد (۱).

روی جلد کتاب (و همچنین در صفحه ۱۳۵ از متن کتاب) تصویری مرکب از دوایر و قوسهایی دیده میشود که مولف درباره آن چنین اظهار نظر کرده است: «نموداری از اوضاع فئودالی ساسانی که بر اثر آن مزدک بامدادان پرچم قیام برافراشت.» تصویر چنین است و ما در اینجا تنها به نقل عباراتی که در دایرهها و خطوط قوسی بخط ریزتر بچاپ رسیده است و ممکن است خواندن آن برای خوانندگان خالی از اشکال نباشد قناعت می‌ورزیم (و نمیدانیم آیا این تصویر از ابتکارات بیوع مولف است یا نه):

- ۱- شاهنشاه در زمان ساسانی بصورت ظل الهی (دربالا و دروسط)
 - ۲- موبدان موبد و روحانیان دیگر (**) (دربالا در طرف راست قوس شماره ۱)
 - ۳- اداره کنندگان آتشکدهها و اموال و املاک (دربالا در طرف چپ شماره ۱)
 - ۴- هفت خاندان معروف اعیان و تجیبا و اشراف ایران (بالا، دست راست)
- مولف درباره این خاندانهای هفتگانه بآستانه گفته «دیاکونوف» مورخ روسی، صاحب «تاریخ ایران باستان» افزوده است که این هفت خاندان اشرافی از زمان اشکانیان تا زمان ساسانیان قدرت و نفوذ داشتند و عبارت بودند از خاندانهای ذیل:

- * خاندان کارن
 - * خاندان مهران
 - * خاندان سوخرا (بموجب بعضی از منابع این خاندان بخشی از خاندان کارن بوده است)
 - خاندان سپهبد
 - خاندان رایک
 - ۵- دهقانان، مالکین اراضی که جزیه (۲) از زارعین می‌گرفتند و به طبقات بالا می‌پرداختند. در طرف چپ، پس از «اداره کنندگان آتشکدهها و اموال و املاک» سه قوس دیگر بدین صورت آمده است.
 - ۶- ارتشداران و سربازان
 - ۲- گروه جاسوسان مملکت
 - ۳- بازرگانان ثروتمند
- در وسط تصویر دو دایره دیده میشود که در دایره بزرگ این عبارت دیده میشود:
- «زارعین ستمدیده بصورت بردگان که هیچ چیز در اختیار نداشتند جز کار کردن و پرداختن جزیه های سنگین به طبقات بالا.»
- این حکم شاید قدری کلی بنظر آید و محتاج توضیح و تفصیل بیشتری باشد.

دیگری
چراغ
یافت
ما با
معنای
سای
ر آن
«
و
نماد
تنتباط
باین
است،
بسر
ر از
ست:
نی
نگار
سان
سراسر
فاری
نشدن
و
گری
بچی
نیال
در
مادتی
گری
ند؟
ندان
هش
یم!
ضین
که
را
کند؟
قغه،
یا
ن؟
ی-
م؟
لهی
ه!
تمام
که
گک
قدم
برده
ملاء
ت.
۵۶

بروستائیان بی آزار منع میکرد شاید بیشتر مقصود او دهگانان بود تا افراد رعیت .

آنگاه کریستنسن میافزاید که رویهمرفته « درباب احوال رعایاتی که در زیر اطاعت اشراف مملوک بودهاند اطلاع بیشتری نداریم و آمیانوس گوید « اشراف خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا میدانستند . وضع رعایا در برابر اشراف مملوک بهیچوجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت ... قدر متیقن این است که رعایا گاه بدولت و گاه به اشراف مملوک و گاه بهر دو سالیات میدادند و مجبور بودهاند در ظل زایت ارباب خود بچنگ بروند . »

مخلص کلام آنکه « در میان طبقات عامه تفاوتهای بارزی وجود داشت و هریک از افراد مات مقامی ثابت داشت و کسی نمیتوانست به حرفهای مشغول شود مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود ...

پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی بمرم پست تژاد نمی سپردند .
مؤلف « عقاید مزدک » هم در این زمینه مینویسد :
« بین نجب و رعایا از هر نظر اختلاف فاحشی وجود داشت ... هرگز مردی که در یکی از طبقات بدینا می آمد حق ارتقاء به طبقه بالاتر را نداشت ... پادشاهان ساسانی هرگز امور اداری کشور را بدست روستا زادگان نمی سپردند . » (صفحات ۳۰ و ۳۱) .

در تصویری که برای نموداری از اوضاع و احوال دوره ساسانی در کتاب « عقاید مزدک » آمده است (۱۱) در قوس پائین این عبارت خوانده میشود .

« این طبقات « کاست » مانند (۱۲) هیچوقت نمیتوانستند با خانوادههای بالا معاشرت و انتقال یا ازدواج بکنند تا بمیرند .
درباره این تفاوت فاحش طبقاتی و تحقیر مردم پست باید (یعنی کار کن ولی تهیدست) در نظر بزرگان در « شاهنامه » فردوسی دانستنی آمده است که گرچه ممکن است کاملاً تاریخی نباشد ولی در هر صورت تاریخ آمیخته بافسانه است و میرساند که تفاوت طبقاتی تا بجه اندازه بودم است . فردوسی درباره لشکر کشی نوشیروان به روم مینویسد که برای متخارج پول کم آمد :

از اندازه لشکر شهریار ،
کم آمد ز دینار سیمد هزار
و پادشاه امر نمود تا از بازرگانان و دهقانان شهر مبلغ لازم را
قرض نمایند و یک نفر کفش فروش پیدا شد :
یکی کفشگر بود موزه فروش
که حاضر شد پول لازم را در اختیار پادشاه بگذارد و حتی بفرستاد
خسرو گفت که « ای پر خرد مایه دار »

« چهل م مردم هر مری صد هزار »
یعنی چهل بار صد هزار درم (۴۰ میلیون) با خوارم تقسیم نماید
او مبلغ را بفرستاد پادشاه سپرد و گفت در عوض یک پوزو و استعداد دارم
و آن اینستکه پادشاه در حق او به استثنائی قائل شده و اجازه بدهد که یگانه
فرزند کفشدوز بکشتن برود و درس بخواند ، ولی شاه چنین خواهشی را
نپذیرفت و همینکه فرستاده مطلب را با او بمیان گذاشت :

بدو گفت شاه ای خردمند مرد
چرا دیو چشم ترا خیره کرد
برو همچنان باز گردان شتر
مبادا کزو سیم خواهیم و در
چو بازرگان بجه گردد دبیر
عزمنند و با دانش و یاد گیر
چو فرزند ما بر نشیند بتخت
دبیری بیایدش پیروز بخت
هنر یابد از مرد موزه فروش
سپارد بدو چشم بینا و گوش
بما بسر پس سرگ نفرین بود
چو آئین این روزگار این بود
پس معلوم شد که تفاوت طبقاتی در زمانی که مزدک ظهور کرد تا

بجه اندازه بوده است و چنین کیفیتی بحکم عقل سلیم نمیتوانست دنباله و دوام داشته باشد .

مراد و مرشد مزدک : مطالبی که راستی به « عقاید مزدک » اهمیت مخصوص دارد و در جزو فصل مخصوص به « ریشه های عقاید مزدک » (صفحات ۳۷-۷۶) و بالخصوص در فصل « زردشت خورگان استاد مزدک » (صفحات ۷۶ - ۸۰) بیان شده است وجود همین زردشت خورگان است که نامش را « بوندوس » هم نوشته اند او را از مردم پسا (قای فارس) دانسته اند و در عهد دیوکی میسان امیر اطور روم (۱۳) در روم ظهور کرد و هر چند از مانویان بود ولی عقاید تازه ای داشت و با کیش رسمی مانی راه خلاف می سپرد . سپس بایران رفت و بنای دعوت را گذاشت و مردم را به دینی خواند که آنرا « تون دازس تون » یعنی دین خدای خیرخوانند که در زبان پهلوی آئین « درست دینان » (درست دینان) گفته شد . دین مزدک همان آئین « درست دین » است . بموجب نوشته « کریستنسن » میتوان بطور تحقیق گفت که « بوندوس » و زردشت اسم یک شخص بوده است و زردشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص با پیامبر مزدیسنان [یعنی زردشتیان] همنام بوده است و از اینقرار نتیجه این میشود که فرقه مزدکیان یکی از شعب مانویه بوده که قریب دو قرن قبل از خود مزدک در کشور روم تاسیس یافته و موسس آن یک نفر ایرانی زردشت نام برخورگان از مردم فنا (در فارس) بوده است و بنا بر این مولفان یونانی [روم شرقی] و سریانی که در شرح کفر و زندقه در عهد قیاد قلمفرسائی کرده اند کاملاً حق دارند که اتباع مزدک را مانوسی خوانده اند . » (۱۴)

مؤلف « عقاید مزدک » (در صفحه ۸۰) مینویسد :
« ظاهراً شخصی دیگر بنام « زرتشت خرنک » (گویا از مردم شهر فنا) دنباله کار بوندوس [بوندوس] را گرفت و آئین وی را تکمیل کرد و بگفته نویسندگان متعصب زمینه کیش الهاد امیز زرتشتکاپا « درست دینی » را بنیاد گذاشت . « میرتم برای مؤلف مختصر « عقاید مزدک » القباسی دست داده باشد و الا ظاهراً زرتشت خرنک همان زردشت خورگان است که او را بوندوس هم میخوانده اند (۱۵) .

در هر صورت اوضاع و احوال ایران در زمان قیاد ساسانی (و لابد پیش از او) اولیاً نظیر نفوذ و قدرت طبقات بالا و ثروت و شکوه آنان وضع و تقیستی و بیچارگی طبقات پائین که اکثریت کامل مردم کشور را تشکیل میدادند مردم را ناراضی ساخته بود و شخصی از طایفه روحانیان بنام مزدک پیدا شد که ببلاتک دارای صفات و سجایای بارزی بوده است (۱۶) .
خصوصاً که در زمان قیاد (پسر انوشیروان) ایرانیان دچار قطعی سخنی هم شده بودند و برآستی کار باستخوانشان رسیده بود .
« اعیان و اشراف » میخوانیم در جمع آوری ثروت و طلب لذت از زنان برآستی

را می بیومند .
برای اینکه بدانیم تمرکز ثروت در دست طبقه معدودی از مردم تا بجه اندازه بوده است تنها بیک مثال اکتفا میوریم .

در تواریخ میخوانیم که والی آذربایجان مغضوب انوشیروان واقع گردید . این والی همان کسی است که داستان یا افسانه او و کلبه پیرزن ورد زبانها گردیده است . نوشته اند که آن پیرزن شکایت به پادشاه برد و پادشاه پس از تحقیق دانست که پیرزن راست گفته است پس بار داد و چون بزرگان حاضر شدند از آنها پرسید والی آذربایجان را چه مقدار دستگاه و ثروت باشد . گفتند نو بار هزار هزار دینار (یعنی دو میلیون دینار) . پرسید از متاع و تجمل چه دارد . گفتند سیمده هزار هزار دینار (یعنی سیصد میلیون دینار) زرینه و سیمینه دارد . گفت از جواهر چه دارد . گفتند پانصد هزار هزار دینار (یعنی پانصد میلیون دینار) . گفت ملک و مستقل و ضیاع چه دارد . گفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را در آنجا ده پارچه و هفت پارچه ملک وده و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه و مستقل نباشد . پرسید چارپای چه دارد . گفتند سی هزار . پرسید بنده درم خریدن چه عدد . گفتند هزار و هفتصد غلام رومی و حبشی درم خریدن دارد و چهار صد کنیزک .

البته ممکن است این سخنان از مبالغه و اغراق خالی نباشد (۱۷) ولی در هر حال تا اندازه ای نشان میدهد که در آن دوره ثروت و دارائی اعیان

واشراف و سران و بزرگان نرجه خودی بوده است . اگر این اعداد و ارقام را اساسی باشد تنها ثروت نقدی و جواهرات و زر و سیم این مردك كه حاكم ایالتی از ایالت‌های ایران بوده است به هشتصد و دو میلیون دینار بالغ میگردد و ایران ایالت‌های بسیار میداشته است و نظایر این مرد (ولو از لحاظ دارائی و ثروت بیای والی آذربایجان هم نمیرسیده اند) در خدمات کشوری و لشکری بسیار بوده است .

البته ممکن است که این سخنان خالی از مبالغه و اغراق نباشد بخصوص که ما میدانیم انوشیروان که بلاشك پادشاه بسیار بزرگی بوده است گاهی مقهور ضعف و سستیهای که باطبع آدمی توأم است میگردد است . مورخ بزرگی چون طبری نقل نکرده است که خسرو انوشیروان پس از وضع مالیاتی شورائی منعقد ساخت تا هرگاه کسی ایرادی داره اظهار کند ، همه ساکت ماندند و چون پادشاه در دفعه سوم سؤال خود را برسم تاکید تکرار نمود مردی از جای برخاست و با کمال احترام پرسید که پادشاه این خراج را برسم دائم بر اشیاء ناپایدار تحصیل فرموده است و این بر روزمان نر اخذ خراج ممکن است موجب ظلم باشد . پادشاه فریاد برآورد که ای مرد ملعون و جور ، تو از چه طبقه مردمانی . آن مرد در جواب گفت از طبقه دیرانم . پس پادشاه امر فرمود او را با قلمدان آفتدر بزند تا ببرد . همه حضار از جای برخاسته آن مرد را با قلمدانها زدند تا هلاک شد . آنگاه همه حضار یکصد گفتند خسرو ، خراج‌هایی که مقرر فرموده‌ای همه موافق عدالت است . بزرگان ایران نه تنها در جمع مال و ثروت سخت میکوشیدند بلکه در سرگرمی با زنان نیز راه افراط می‌پیمودند . پادشاه بزرگ خسرو پرویز یا آنکه مدتی پس از ظهور و انقلاب بزرگ بخت‌نست ولی باز می‌بینیم که فردوسی در «شاهنامه» پس از شکوه دربار و غلامان و بندگان و گنج‌های متعدد او سخن رانده و درباره شماره زنان میفرماید :

غلام و پرستنده از هر دری

ز در و ز یاقوت و هر گهری

ز دینار و گنجش کرانه نبود

چون خسرو اندر زمانه نبود

و پس از شمرن گنج‌های متعدد او درباره حرمرای او میگوید :

بمشکوی زرین ده و دو هزار

کنیزك بگردار خرم بهار

یعنی دوازده هزار زن جوان بمانند «خرم بهار» در حرمرای خود میداشته است و آیا با این حال نمیتوان قبول نمود که هر يك از اعیان و اشراف و سران کشوری و لشکری و حکم دور و نزدیک که لا ینک تمادشان بچند هزارتن بالغ میگردد اقتدا به ولی نعمت خود کرده و حرمرای خود را از طلاها و هزاران زنان و دختران مملو میساخته اند و آیا نمیتوان احتمال داد که برای مردها و جوانانی از طبقات پائین تر یعنی رعیت و کاسب و اهل بازار و اجنب و پیشه‌وران بقدر کافی زن خوب و مناسب باقی نمیانند و بدر آنچه آنکه همین بزرگان گندم و آذوقه را هم در بازارها احتکار میکردند و چنانکه فردوسی فرموده :

«ز خشکی خورش تنگ شد درجهان»

و مردم دچار قحطی گردیدند و در آن وقت بود که مزدك ظهور کرد و بر بیچارگان رحمت آورد و درسد برآمد که باستمال خاطر ستم‌دیدگان بر خیزد . فردوسی مزدك را :

«سخنگوی و پاداش و رای و کام»

معرفی نموده است (۱۸) . مزدك بموجب روایت «شاهنامه» بحضور پادشاه یاریافت و سؤال‌هایی ازین قبیل بیان آورد که اگر کسی را مارگزیده باشد و آن کسی که پادشاه دارد دریغ دارد سزایش چیست . پادشاه جواب داد که «خونی است آن مرد تریاک‌داز» . و باز پرسید که اگر کسی را گرسنه دریند بدارند و آن کسی که نان دارد نان از او دریغ دارد جزایش چیست . پادشاه در جواب گفت :

«که خونی است ناکرده در کردش»

آنوقت بود که سخنان پادشاه را سلاح کار خود ساخته مردم گفت که بجائی که گندم نهفته است بروید و همه را از آن خود سازید ، و باز بقول فردوسی :

دویدند هر کس که بدگرسنه

بتاراج گندم شدند از بنه

و همینکه شکم‌ها قدری سیر شد و مردم متوجه قحطی زن و همسر گردیدند و احتمال قوی یا آنها گفت که همان توانگرانی که نان را بروی شما بسته و خوراك شما را احتکار کرده بودند زنان و دختران را هم در حرمرای خود در بند احتکار و کنیزی آورده‌اند و باید آنها را ازین قید و بند آزاد ساخت تا مردها و جوانان ما نیز کلاه‌های این تمد بدست آورند و بتوانند برای خود همرا اختیار نموده تشکیل خانواده بدهند . میتوان احتمال داد که در طی غوغائی که برخاست و مردم گرسنه انبارها را غارت کردند چنانکه چه با در مواقع انقلاب و «خرتوخی» روی میدهند جماعتی هم بحرمرای هجوم آورده و زنان را بیرون کشیده باشند ولی چنین واقعه‌ای را باصل «اشترک زنان» که نسبت به مزدك دادماند نباید اشتباه نمود و شاید بکلی بی‌اصل ساخته مورخان باشد . بدیهی است که بعدها مورخین که کاسه لیسانی بیش نبودند چنین نهضتی را بصورت غوغائی بسیار زشت و شوم قلمداد کردند و اکنون پس از چهارده قرن تازه از این گوشت و آن گوشت صداهائی بلند میشود که بر تحقیق درست و انصاف متکی است و مطالب را برای ما بزبان و قلم دیگری حکایت میکنند و موافق جوان «عقاید مزدك» هم از همان کسان است و ما خوشوقت هستیم که از جوانان کشور هم‌جوار و تازه با استقلال رسیده‌ها کستان يك نفر بزبان فارسی در این کار قدم موثری برداشته است و امیدواریم بهمت واز برکت حقیقت جوئی جوانان دیگری از خودمان رفته رفته روشنائی بیشتری بر این واقعه تاریخی بسیار مهم بناید و این حقیقت هم مانند آن همه حقایق دیگری که بدست تاریخ نگاران کلاش و قلابی قرنها در پس پرده ابهام و انقیاد و فریب پنهان مانده است کم کم آفتابی شود و از آنجائی که حقیقت مانند حرارت و روشنائی آفتاب سودمند و مبارک و قایده بخش است از نعمت چنین سرچشمه فیاض و پسر بر کسی پر خوردار گردیم .

مزدك را حتی فردوسی طوسی «سخنگوی و پاداش و رای و کام» معرفی فرموده و گفت و شنود او را با پادشاه سامانی قباد با تفصیلی نقل کرده است و در زیر مرته می‌رساند که مردی بوده که در درگاه پادشاهی بار مییافته است و با پادشاه سخن می‌شنید و مردمان و با تدبیر و خیراندیش و محسب خلق الله بوده است و با اینحال جای تعجب است که چنین کسی مردم را به اشترک زنان خوانده باشد . ما کم و بیش تاریخ دنیا را خوانده‌ایم و از اوضاع و احوال ملل و اقوام برایمان سخنها رانده‌اند و در کتابها داستانهای بسیار خوانده و در فیلمها و در تلویزیون شاهد و ناظر قضایای بسیاری که بزین و مراد ارتباط دارد بوده‌ایم و خوب میدانیم که در جاهائی از دنیا چند مرد دارای قسط يك زن (زوجة) هستند و در جاهای بسیار دیگری تعدد زوجات مجاز است ولی هرگز نتواند و تشنیده‌ایم (یا لا اقل من نتوانده و تشنیده‌ایم) که پیشوائی (بخصوص از طبقه روحانیان مانند مزدك) بیاید و مردم بگوید که هر مردی حق دارد با هر زنی ولو آن زن شوهر دار و مادر باشد نزدیکی کند و حتی چنین سخنی را از زبان «آفارشیت» ها و «نیهینیت» ها هم که ما آن‌ها را گاهی «هرهری» مذهب میخوانیم تشنیده‌ایم . از اینرو با این مقدمات من شخصا آنچه را در این زمینه درباره مزدك گفته‌اند چنین توجیه و تاویل میکنم که او بهموطنانش و بخصوص بمرم خردپا میگفته است که ای مردم روا نیست و یزدان پاك نمی‌پذیرد که آن همه زنان خوب در حرمرای بزرگان و توانگران و ارباب مقام و مناصب در انحصار آنها باشند و برای شما بقدر کافی زن خوب و مناسب باقی نماید تا بتوانید عروسی کنید و تشکیل خانواده بدهید و دارای فرزندان بشوید و از مواهب دنیا و زندگانی نصیبی داشته باشید . من چنین فکر میکنم و میتوان معتقد بود که در زمان خسرو انوشیروان که مزدکیان را قنع و قمع نمود سه هزار تن از سران و بزرگان آنها را در يك روز بهلاکت رسانید بطوری که در «شاهنامه» میخوانیم :

بدان راه بد نامور سه هزار

که با این سران هر چه خواهی بکن

و زین پس ز مزدك مگردان سخن

آنگاه فردوسی میفرماید :

بدرگاه کسری یکی باغ بود

که دیوار او برتر از راغ بود

بناله و
حمیت
صفحات
زدك
ست که
ارس
ظهور
ی مانی
مردم را
خواندند
بن مزدك
میتوان
است و
[یعنی
فرقه
بر کشور
از مردم
[و
کاملاً
دیگر
[دوس
کیش
ی مولف
کعبان
لاید
ضعف
تشکیل
مزدك
(۱۶)
حطی
با را
براستی
بچه
واقع
ن ورد
پادشاه
بزرگان
و ثروت
سید از
دو میلیون
از هزار
دارد
که او را
رمایه و
دم درم
دارد
(۱۷)
ی اعیان

همه گرد برگرد آن کنده کرد

مزاین مردمان را پراکنده کرد
بکشندشان هم بسان درخت

زیر پای و سرزیر آکنده سخت

این سرنوشت سه هزارتن از بزرگان آن قوم بود و درباره قتل خود
مزدک هم در «شاهنامه» چنین میخوانیم :

یکی دار فرمود کسری بلند

فروخت از دانه بیچون کمند

نگون بخت را زنده بر دار کرد

سر مرد بیدین نگونار کرد

وزان پس بکشش به باران تیر

توگر باهشی راه مزدک مکیر

در این موقع در «شاهنامه» این دوبیت آمده است که باید در معنی آن
تأمل نمود :

همی بود بشرم چندی قباد

به نفرین ز مزدک همی گردید

پدرویش بخشید بسیار چیز

بر آتشکده خلعت افکند نیز

آقای سیدعلی مهدی تقوی در کتاب مفید و آموزنده خود «عقاید
مزدک» تنها به عقاید و آئین مزدک پرداخته و مطالب را گاهی باختصار
گنجانده است و ذکر پارامی از قضایای تاریخی را بحق خارج از موضوع کار
خود دانسته است ولی دانشمندان غیر ایرانی دیگر که ذکر نامشان در فهرست
مآخذ و مدارک هائی آمده است درباره این مسائل و مسائل بسیار دیگری اظهار نظر
و عقیده کرده اند و جای امیدواری است که جوانان دانشمند ما کتابهای
آنها را (آنها را که هنوز ترجمه و چاپ نرسیده است) ترجمه و چاپ نمایند
تا این مشکل تاریخی کماهو حقه راه حل بیابد .

اخیرا ترجمه فرانسوی کتاب رمان «مزدک» بقلم نویسنده روسی
سیماخکو که لیلی دنیس آنرا از روسی در تحت همین عنوان «مزدک» بزبان
فرانسوی ترجمه گردیده است بدستم رسیده (۲۰) . رمانی است تاریخی مبنی
بر ظهور مزدک و وقایع آغاز ظهور او بدون آنکه از قاعه وقوع آنها بتفصیل
سخنی رفته باشد و هر چند بطرز وزبانی حماسه مانند نگارش یافته است نتیجه
مطالعات و تحقیقات است و مطالب و نکات سودمند بسیاری میتوان از مطالعه
دقیق آن بدست آورد و امید است که آن نیز ترجمه فارسی بطبع برسد .

در پایان این گفتار ذکر یک نکته را هم بخواهی از یادش نبردند
مؤلف محترم کتاب «عقاید مزدک» مکرر در این کتاب از کتاب «روضه المفا
نام برده و بدان استشهد جسته اند در صورتی که این کتاب از تألیفات دوره
اخیر است و لابد هر چه درباره مزدک آورده است مأخوذ و مقبول از کتابهای
قدیم تر است و گمان نمی رود که مطالب تازه ای داشته باشد و در این صورت فکر آن
و مراجعه بآن گویا حایز اهمیتی نباشد و افسوس که جوانان ما گاهی بقدر
کافی متوجه این نکته نیستند و بین اصل و فرع چنانکه شاید و باید به تشخیص
لازم قائل نیستند و بامتنوجه نیستند .

پایان

ژنو ، ۲۰ تیر ۱۳۵۳

سید محمدعلی جمالزاده

حواشی :

(۱) البته نباید فراموش کرد که کتاب «سلطنت قباد و ظهور
مزدک» بقلم ایرانشناس بزرگ دانمارکی کریستنسن و بترجمه استاد نصرالله
فلسفی بمشارکت احمد بیرشک قبلا دوبار یکی در سال ۱۳۰۶ شمسی در ۲۱۷
(سربی) صفحه و بار دوم در سال ۱۳۲۰ شمسی در ۱۲۸ صفحه بچاپ رسیده
است و کتاب مهم و قطور دیگری هم بقلم استاد کلیما بزبان آلمانی و با عنوان
«تاریخ یک نهضت اجتماعی در ایران ساسانی» در سال ۱۹۵۷ میلادی انتشار
یافته است و آقای دکتر سینعلی مهدی تقوی هم در قسمت «توضیحات
و تعلیقات» خود این هر دو کتاب را ذکر نموده اند . کتاب دیگری هم بزبان
روسی (بطرز رمان) در سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ بقلم مورس سیماخو در تحت

عنوان «مزدک» در روسیه انتشار یافت که ترجمه فرانسوی آن نیز اخیرا در سال
گذشته (۱۹۷۳ میلادی) در پاریس از طرف انتشارات گالیمار (Gallimard)
انتشار یافته است و ما در پایان این مقاله ذکر آنرا خواهیم آورد .

(*) در متن کلمه «موبد» بصورت «موبد» نوشته شده است و
صحیح همان موبد است .

(۲) لابد مقصود از «جزیه» مالیات و حق اربابی است که آنرا
«خراگ» میگویند و کلمه «خراج» از آن آمده است اما کلمه «گریه»
و «گریه سر» (یعنی مالیات سرانه) هم مستعمل بود . (رجوع شود به صفحه
۳۲ از کتاب «عقاید مزدک» .

(۳) این مطالب تکرار شده است و قبلا در صفحه ۳۷ آمده بود .

(۴) لابد کلمه «بنده» را بصورت دیگری و مثلا «بندک» بکار
مبیره اند . از آنجائی که در عبارت فوق (بنقل از متن کتاب) از دو قسم
برده سخن رفته است و یکی از آن دو قسم هم معلوم گردیده حقیق این بود که
کلمه «نوم» هم در متن آمده بود (قبل از «اصطلاح دیگری ...») .

(۵) درست مقصود از این کلمه «دلبه» بر ما معلوم نگردید ، شاید
مقصود «رأس» گوسفند باشد یا حیوان دلبه دار ؟

(۶) «قطععات زمینی» که «عبارت بهتر است .

(۷) کلمات «تقسیم شده بود» ممکن است تولید اشتباه نماید

و خواننده تصور نماید که مالک زمینهای بدهقانان خود به ملکیت میداده
است در صورتی که مقصود چیز دیگری است و تنها بمنظور کارهای زراعتی
به عهده آنها واگذار میشده است و بس .

(۸) بجای کلمه فرنگی «رژیم» کلمات «وضع و احوال» بلکه
مناسب تر باشد .

(۹) «ایران در زمان ساسانیان» (ترجمه رشید یاسمی ، کتابخانه
این بیباک) طهران ، ۱۳۴۵ (چاپ سوم) در صفحات ۳۴۴ بعد .

(۱۰) بفرانسوی Amien Marcellin (مورخ رومی قرن
چهارم میلادی) .

(۱۱) بر ما معلوم نگردید که آیا این تصویر زائیده فکر و قلم
و از انکارات خود آقای سیدعلی مهدی تقوی صاحب «عقاید مزدک» است
یا از جای دیگری نقل کرده است بدون آنکه مأخذ را معین نماید .

(۱۲) (Caste) در زبانهای فرنگی طبقات مختلف جامعه را
میگویند که باهم تفاوت بسیار دارند و باهم معاشرت نمیکنند (یا کمتر میکنند)

(۳۱) Dioctezien (از سال ۲۸۶ تا سال ۳۰۵ میلادی

سلطنت کرد) . این همان امپراطوری است که چون از سلطنت استعفا داد و

در پایان این دوران موسوم به سالون بایغیانی مشغول گردید هنگامی که
طرفدارانش باو پیشنهاد کردند که از نو سلطنت را قبول نماید آن حرف
معروف را بزبان جاری ساخت یعنی گفت «بیانید به سالون تا ببینید که
زراعت گاهو چه سعادت بزرگی است» .

(۱۴) «ایران در زمان ساسانیان» صفحه ۳۶۳ و «عقاید مزدک»
صفحات ۷۷ - ۷۸ .

(۱۵) «عقاید مزدک» بیان این مطلب را مراجعه به شماره ۱۳۰ از
«توضیحات و تعلیقات» داده است ولی در آنجا درباره این شخص دوم احتمالی
توضیحی داده نشده است .

(۱۶) گاهی چهره مزدک نگارنده این سطور را بیاد پدر خود
سید جمال الدین واعظ و شهید مشروطیت میاندازد .

(۱۷) داستان مردی که در زمان ناصرالدین شاه برای صدراعظم

حکایت میکرد که در روز در منزل فلان الدوله بودم سفره بسیار بزرگی
گسترده ... صدراعظم بسابقه عداوتی که با آن فلان الدوله داشت سخن مرد
را بریده گفت مرده شوی او را ببرد باسفره اش . مزدک فوراً تغییر لحن داده
گفت بلی ، بلی قربان ، همین رامیخواستم بعرض برسانم که سفره بدان بزرگی و
تنها دو کاسه اشکنه ... پس میتوان احتمال داد که بزرگان اتوشیروان هم
خواسته اند بهطبع سلطان سخن گفته باشند .

(۱۸) ولی افزوده است «فرینده مردی و دانش فروش» .

(۱۹) - یعنی قباد به خسرو (نوشیروان) گفت پس از آنکه خود
قباد بآئین مزدک گرویده بود .